

تحلیل روانی شخصیت مؤمن از بُعد رفتاری در آیات و روایات^۱

الله رضا اکبری^۲

چکیده

در قرآن کریم و روایات، ایمان به همراه عمل صالح آمده و مؤمن واقعی، پای بند به دستورات الهی معرفی شده است. هدف این پژوهش، ریشه یابی رفتار مؤمنان از منظر آیات و روایات است، تا زمینه‌ای برای گسترش ایمان و ارائه الگوی رفتاری صحیح به جامعه فراهم شود. مقاله حاضر در صدد است به این مسئله بپردازد که - مثلاً - مؤمن چگونه از بندگی شهوت و غضب خارج شده و عواطف و احساسات خود را در اختیار می‌گیرد؟ فرضیه تحقیق آن است که ایمان، منشأ تمام رفتارهای مؤمنان است و باید برای تقویت رفتار مؤمنانه، ایمان را تقویت کرد. ساختار مقاله، توصیفی - تحلیلی بر اساس استنباط از آیات و روایات است و نوآوری آن، تحلیل روانی رفتار مؤمنان است.

کلیدواژه‌ها: مؤمن، تقوا، ایمان، عمل صالح، معارف قرآن و حدیث.

۱. این نگاشته همسو با فعالیت‌های علمی واحد "حدیث، اخلاق و عرفان" در مرکز تخصصی حدیث، منتشر می‌شود.

۲. فارغ التحصیل سطح سه حوزه علمیه قم. alahrezaakbari@gmail.com

مقدمه

«مؤمن» اسم فاعل از مصدر «ایمان» است و ایمان یعنی باور قلبی، که بروز این باور در اندیشه و رفتار نمایان می‌شود. در این پژوهش، تنها به اعمال اختصاصی مؤمنان پرداخته می‌شود و ریشه و خاستگاه این رفتار معرفی خواهد شد. این طرح می‌تواند شخصیت برجسته مؤمن را به مجامع علمی معرفی کند و راه رسیدن به مکارم شخصیت را فراروی قافله بشریت قرار دهد، تا تشنگان هدایت و کمال، در مسیر اهل ایمان گام نهاده و شخصیت ایشان را با تمرین و ممارست، در خویش به وجود آورند. این پژوهش، جایگاه بخشی از آیات و روایات را در مهندسی مباحث روان‌شناختی در بخش شخصیت معین می‌کند و تحلیل ویژه اسلام را از نوع خاصی از شخصیت (شخصیت مؤمن) و بُعد خاصی از آن، یعنی بُعد رفتاری مشخص می‌کند. بنابراین، مسئله اصلی این نوشتار، شناسایی ویژگی‌های رفتاری و تبیین و تحلیل روانی این ویژگی‌هاست.

کتب و مقالات بسیاری درباره «شخصیت»^۱ و درباره «ویژگی‌های مؤمنان»^۲ نوشته شده است، ولی جای پژوهش تحلیل روانی مؤمن از بعد رفتاری، خالی بود و این پژوهش به دنبال پرکردن این خلأ است. شایان ذکر است، این نوشته به دوازده صفت برجسته مؤمن از منظر آیات و روایات پرداخته است.

ویژگی‌های رفتاری مؤمنان

۱. عمل صالح

در قرآن کریم بیش از هفتاد مرتبه، عمل صالح پس از ایمان ذکر شده است. عمل صالح، از آثار و پی‌آمدهای ایمان به خداست. منظور از عمل صالح، عملی است که حُسن فعلی و حُسن فاعلی را با هم داشته باشد. «حسن فعلی» آن است که خود عمل، از نظر عرف و شرع، عمل پسندیده‌ای باشد؛ مانند نماز خواندن و کمک به دیگران که شرع و عرف آن را تأیید و به آن توصیه می‌کنند. «حسن فاعلی» نیز به این معناست که فاعل عمل، عمل را برای رضای خدا و به نیت تقرب به او و در جهت عمل به فرامین او انجام دهد. قید حسن

۱. مانند: آلن راس، روان‌شناسی شخصیت (نظریه و فرایندها)؛ علی اصغر احمدی، روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی.

۲. مانند: ابوالفضل بهشتی، سیمای مؤمن در قرآن و حدیث؛ رضا تقوی دامغانی، چهل حدیث، مؤمن.

فعلی، کارهایی مانند: دزدی، ظلم، کذب و خیانت را خارج می‌سازد و حسن فاعلی، اعمال خوبی را که به نیت ریاکاری و جلب رضایت دیگران انجام می‌شود، خارج می‌سازد. بسیاری از آیات قرآن مجید، حُسن فاعلی (آمَنوا) و حسن فعلی (عملوا الصالحات) را کنار هم ذکر می‌کنند و ارزش رفتار را ناشی از هر دو می‌دانند. در ابتدا باید ایمان باشد تا انگیزه کار صالح پدید آید و عمل صالح هم از او سر بزند تا او را به سعادت برساند. کار صالحی که از شخص بی‌ایمان صادر شود، انگیزه الهی نخواهد داشت؛ حداکثر این است که محبوبیت نزد مردم و اشتهار را ایجاد می‌کند که این همان مزد زحمات اوست!^۱

نماز، روزه، حج، خمس، زکات، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تولی و تبری، کنترل اعضا و جوارح و استفاده از آن‌ها در مسیر رضایت خداوند متعال با نیت خالص برای خدا، از جمله اعمال صالح انسان مؤمن است. خداوند متعال می‌فرماید: «مؤمنان فقط آن کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، آن‌گاه شک نیاورده‌اند و با مال‌ها و جان‌های خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند. آن‌ها، خودشان، راست‌گویانند.»^۲

تحلیل روانی این اعمال چنان است که اعتقاد به خدا و توجه به نعمت‌ها و الطاف بی‌پایان او و حضور دائم او و احاطه او بر خلوت و جلوت مؤمن و اعتقاد به ثواب و عقاب برای اعمال صالح و طالح، در مؤمن احساساتی از نوع: شکرگزاری و قدرشناسی در برابر نعمت‌های خدا، شرم و حیا از احساس حضور در محضر خداوند متعال، خوف از عقاب الهی و رجا و امید به پاداش و فضل الهی، ایجاد می‌کند و این احساسات موجب تقویت انگیزه در مؤمن، جهت بازدارندگی از اعمال ناصواب شده و ایجاد رغبت برای فرمان برداری و انجام دستورات الهی می‌کند.

۲. ترک محرمات

افراد مؤمن به سبب ایمانی که دارند، از کارهای ناشایست اجتناب می‌کنند. توجه به خداوند متعال، توجه به رازقیّت، خالقیت، علم و قدرت خدا و توجه به مرگ و حساب و کتاب و قیامت، اگر نه از روی تقلید و شعار، بلکه از روی اعتقاد و شعور باشد، انسان را از تمامی گناهان باز خواهد داشت؛ البته میزان اجتناب از معاصی، با میزان اعتقاد و

۱. مدیریت اسلامی، ص ۱۵۲.

۲. حجرات، ۱۵.

ایمان فرد، رابطه مستقیم دارد. فردی به محضر حضرت سیدالشهدا علیه السلام شرف یاب شد و عرضه داشت: «مردی عصیان گرم که نمی توانم از گناه باز بایستم؛ مرا موعظه کن! امام فرمود:

پنج کار را انجام بده، هر گناهی که می خواهی مرتکب شو: ۱. روزی خدا را مخور و هر گناهی که می خواهی مرتکب شو. ۲. از ولایت خدا بیرون رو، هر گناهی که می خواهی مرتکب شو. ۳. جایی را بجوی که خدا تو را نبیند، هر گناهی که می خواهی مرتکب شو. ۴. هرگاه فرشته مرگ به سراغت آمد، او را از خودت دور ساز، هر گناهی که می خواهی مرتکب شو. ۵. وقتی نگهبان دوزخ تو را به آتش می افکند، در آتش داخل مشو و هر گناهی را که می خواهی مرتکب شو!^۱

از این کلام امام حسین علیه السلام استفاده می شود که محال است انسان به آن نکات پنج گانه توجه کند و باز دست به گناه بزند. اگر انسان توجه کند در هر نعمتی که دارد، بر سر سفره الهی نشسته و از نعمت های او استفاده می کند، حق نمک را ادا کرده و حرمت نعمت و صاحب نعمت را حفظ کرده و دست به گناه نمی زند. روحیه شکرگزاری و قدرشناسی و کرنش در برابر ولی نعمت، مانع عصیان و نافرمانی است. توجه به ولایت خدا، در انسان ایجاد خوف و ترس می کند. کسی که می داند تحت ولایت و سرپرستی خدا قرار دارد و خدا در همان لحظه اول گناه، می تواند تمام نعمت های مادی و معنوی ای را که به انسان داده، بگیرد و او را از زندگی و هستی ساقط کند، جرئت گناه پیدا نمی کند. کسی که عالم را محضر خدا می داند، شرم حضور مانع عصیانش می شود و کسی که خود را در برابر مرگ، که انتقال به عالمی جاودانه برای حساب و کتاب است، تسلیم محض می بیند، جرئت گناه پیدا نمی کند و کسی که می داند با انجام گناه، انسان به جهنم افکنده خواهد شد و هیچ قدرت سرکش و نافرمانی نتوانسته و نخواهد توانست از عذاب دردناک و خوارکننده الهی برهد، اصلاً گناه نمی کند؛ لذا مؤمن با معجون از شکر و خوف و شرم و حیا، خود را از لغزش گناه مصون داشته و اراده و انگیزه خود را در ترک معصیت و انجام طاعت، تقویت می کند.

۳. انفاق در راه خدا، در توان گری و تنگ دستی

یکی از رفتارهای شایع مؤمنان، انفاق در راه خداست. انفاق در راه خدا، نتیجه

۱. جامع الأخبار (شعیری)، ص ۱۳۰.

عقلایی شناخت مؤمن به خدا، فنای دنیا، و جاودانگی زندگی آخرت، عشق و علاقه به خدا و زندگی جاوید آخرت و علاقه به بندگان خدا جهت جلب رضایت خداست. خدای متعال می‌فرماید:

و شتاب کنید برای رسیدن به آموزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن، آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است. آن‌ها که در توان‌گری و تنگ‌دستی، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم درمی‌گذرند و خدا، نیکوکاران را دوست دارد.^۱

ایمان به خدای متعال و وعده‌ها و وعیدهای او، هرچه قوی‌تر باشد، بروز ویژگی عملی انفاق می‌تواند قوی‌تر و شدیدتر صورت پذیرد. امام کاظم علیه‌السلام از پدران بزرگوار خود نقل می‌کند:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مالک بن حارث فرمودند: «شب را چگونه به صبح رساندی؟» او عرض کرد: ای رسول خدا! به خدا سوگند، در حالی شب را به صبح رساندم که از مؤمنان بودم. حضرت فرمودند: «برای هر مؤمن، حقیقتی است؛ حقیقت ایمان تو چیست؟» گفت: شب را به بیداری سپری می‌کنم، تمام اموالم را در راه خدا انفاق نمودم، از دنیا کراهت دارم و گویا به عرش پروردگارم می‌نگرم، در حالی که مردم برای حساب‌رسی حاضر شده‌اند؛ گویا اهل بهشت را در بهشت می‌بینم که به دیدار یکدیگر می‌روند و گویا اهل جهنم را می‌بینم که بر یکدیگر بانگ می‌زنند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «این بنده‌ای است که خدا قلبش را نورانی کرده است. بینا شده‌ای؛ بر این حال مداومت داشته باش!» او گفت: ای رسول خدا! دعایم کن شهید شوم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم برای او دعا کرد و او هشت روز بعد، به شهادت رسید.^۲

کسی که ایمان به خدا دارد، معتقد است خدای متعال برای هر چیزی که انفاق شود، جای‌گزین بهتری مرحمت می‌کند و آن چیزی که انفاق می‌شود، ضایع نگشته و نزد خدا باقی است و خدا آن را پرورش داده و در روزی که به آن نیاز دارد، چندین برابر آن را به او برمی‌گرداند؛ افزون بر این، مؤمن با بهره‌گیری از کلام معصومین علیه‌السلام می‌داند اگر زمینه انفاق فراهم گردد و انسان بخل ورزیده و انفاق نکند، خدای متعال زمینه‌ای فراهم

۱. آل عمران، ۱۳۳-۱۳۴.

۲. بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۱۳.

خواهد ساخت که آن فرد چندین برابر آن مال را در راه معصیت هزینه کند و چیزی هم عاید او نخواهد شد.^۱ چنین افرادی کریمانه و سخاوت‌مندانه از جان و مال خود در راه خدا می‌گذرند. مؤمنان چون به جاودانه بودن هر آنچه نزد خداست و فانی بودن هر آنچه نزد خود آن‌هاست اعتقاد دارند، تلاش می‌کنند هر چه را که بیشتر دوست دارند، در راه خدا فدا می‌کنند تا ماندگار و جاودانه شود.^۲ این افراد هنگام انفاق، به مراتب راحت‌تر و امیدوارتر از فردی از اهل دنیا هستند که سرمایه کلانی را برای سرمایه‌گذاری، به شرکتی معتبر با سود تضمینی بالا می‌سپارد؛ البته افراد باایمان هنگام انفاق از بین اسراف و خشک‌دستی، راه اعتدال و میانه را انتخاب می‌کنند، آن هم از آن جهت که دستور خداست، وگرنه چیزی در دست آنان باقی نمی‌ماند و زود انفاق می‌شد: «و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می‌کنند و نه سخت‌گیری، بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند.»^۳

۴. فروبرندگان خشم

از دیگر ویژگی رفتاری مؤمنان، فرو بردن خشم هنگام عصبانیت است. خدای متعال در توصیف مؤمنان متقی می‌فرماید: «الْكَافِرِينَ الْغَیْظَ»^۴؛ آن‌ها کسانی هستند که خشم خود را فرو می‌برند. اصولاً خشم در شرایط خاصی به وجود می‌آید. بعضی از عوامل به وجود آورنده خشم عبارتند از:

تکبر: انسان خودبزرگ‌بین، کوچک‌ترین توهین را بر نمی‌تابد و بزرگ می‌شمارد و در برابر آن خشمگین می‌شود. این حالت در مؤمن نیست؛ مؤمن بسیار متواضع است، خود را عبدی مسکین می‌داند و برای نفس خود یا خشمگین نمی‌شود یا به راحتی خشم خود را فرو می‌برد.

ظرفیت اندک: افراد کم‌ظرفیت، با نسیمی دلشان آشوب می‌گردد و تحمل سختی، کم‌لطفی و بی‌اعتنایی دیگران را ندارند و در اصطلاح باکشمشی، گرمی‌شان می‌شود و با غوره‌ای دچار سردی می‌شوند! مؤمنان با اتصال به خدای متعال، وسعتی پیدا می‌کنند که از آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و دریاها بالاتر است؛ پس به سادگی خشم نمی‌گیرند و امورات

۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۳؛ همان، ص ۴۴.

۲. نحل، ۹۶.

۳. فرقان، ۶۷.

۴. آل عمران، ۱۳۴.

دنیا چنان در نظرشان حقیر است که گاهی توجه آن‌ها را به خود جلب نمی‌کند، چه رسد به آن‌که به سبب آن، برآشفته و خشم شوند. یکی از عواملی که در کنترل خشم مؤثر است، اعتقاد به وعده‌های خداست. امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

هیچ بنده‌ای خشمی را فرو نمی‌برد، مگر آن‌که خداوند متعال عزت دنیا و آخرت او را زیاد می‌کند و در برابر فرو بردن خشم، به او ثواب می‌دهد.^۱

و نیز فرمود:

کسی که خشمش را فرو برد، در حالی که می‌توانست به آن ترتیب اثر دهد، خدای متعال فردای قیامت قلب او را از رضایت خویش پر می‌سازد.^۲

هم‌چنین امام باقر علیه‌السلام فرمودند:

کسی که خشمش را فرو برد، در حالی که می‌توانست به آن ترتیب اثر دهد، خدای متعال فردای قیامت دلش را از امنیت و ایمان پر خواهد کرد.^۳

و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

کسی که خشمش را فرو برد، در حالی که می‌تواند به آن ترتیب اثر دهد، و صبر نماید، خدای متعال به او اجر شهید عطا می‌فرماید.^۴

کسی که خود را با چنین اعتقادی و با چنین موقعیتی می‌یابد، می‌تواند خشم خود را فرو برد.

۵. گذشت

گذشت و صرف‌نظر از خطاهای مردم، از سجایای اخلاقی اهل ایمان است. زمینه‌های اعتقادی و شناختی مؤمن درباره مردم و خیرخواهی و مهرورزی مؤمنان به بندگان خدا، زمینه گذشت را در ایشان فراهم می‌سازد. مؤمنان، متأثر از فضای فکری‌ای که اولیای دین برایشان به وجود آورده‌اند، به دیگران خوش بینند، کارهایشان را تا

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. وسائل‌الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۷۸.

جایی که بتوان، حمل بر صحت می‌کنند، لغزش‌های مردم را بر جهل و کوتاه‌نظری ایشان حمل می‌نمایند و تا جایی که بشود، کارهای مردم را بر دشمنی، عناد و کینه‌توزی حمل نمی‌کنند.

اهل ایمان در این مسیر، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را الگو قرار داده‌اند که در مقابل آزار مشرکان، هیچ‌گاه آنان را نفرین نکرد و مدام به درگاه خدای مهربان عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ بی‌مهری و اذیت و آزار مشرکان، مانع از آن نشد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای آن‌ها دعا نکند؛ حتی آنان را قوم خود نامید و فرمود: «خدایا! قوم مرا ببخش که آن‌ها نمی‌دانند.» کسی که تمام مردم را مخلوق خداوند متعال می‌داند، به آن‌ها عشق می‌ورزد؛ خطاهای آنان را نادیده گرفته و همه نامهربانی‌های آنان را به حساب خداوند متعال می‌گذارد. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمودند:

کار برادرت را بر بهترین صورت ممکن، حمل کن و اگر کلمه‌ای از برادرت صادر شد، گمان بد نبر، اگر بتوانی یک محمل خوب برای آن پیدا کنی.^۲

مثلاً اگر فردی به او دشنام دهد، فرد مؤمن می‌تواند بگوید: شاید با من نبود، شاید او به لوازم گفتارش توجه ندارد، شاید معنای جمله را متوجه نیست، شاید اخبار بدی از من به او داده‌اند و او متأثر از جو سازی دیگران چنین سخنی را بر زبان جاری کرده است، شاید از روی غیرت دینی و جهل به مصادیق، این موضع را گرفته و شاید اشتباه کرده، توجیه نیست، نمی‌داند، جاهل است و... این ظرفیت بالا و نگاه بلند، تحمل خطای دیگران را برای او آسان می‌کند. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «مردم، دشمن چیزی هستند که به آن جهل دارند.»^۳

کسانی از شام با تحریک دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام راه می‌افتادند و پسران پسران خانه امام حسن علیه‌السلام را پیدا کرده، آن حضرت را صدا و به او توهین می‌کردند! اما حضرت از آنان دل جویی می‌کرد و می‌فرمود: اگر غریبی، تو را پناه دهم، اگر گرسنه‌ای، تو را اطعام نمایم و اگر فقیری، تو را کمک کنم. وقتی آن فرد، بزرگواری حضرت را ملاحظه می‌نمود، از آن حضرت عذرخواهی می‌کرد و می‌گفت:

۱. تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۹۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲.

۳. نهج البلاغه، ۵۰۱.

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ وَكُنْتَ أَنْتَ وَأَبُوكَ أَبْعَصَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَالآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ؛

خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد؛ شما و پدرتان منفورترین مخلوقات خدا نزد من بودید، ولی اکنون تو محبوبترین مخلوق خدا نزد من هستی.^۱

بنابراین، گذشت به بندگان خدا، فضیلتی است که تنها شامل بندگانی می شود که بهره‌ای عظیم^۲ از معرفت و ایمان دارند. شاید به همین جهت باشد که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

آیا می خواهید شما را به بهترین اخلاق دنیا و آخرت راهنمایی کنم؟! با کسی که با تو رابطه قطع نموده، رابطه برقرار کن، به کسی که تو را محروم کرده، عطا و بخشش داشته باش و کسی را که به تو ظلم نموده، عفو کن!^۳

۶. منشی متواضعانه

قرآن کریم، منشی و رفتار مؤمنان را این‌گونه بیان می کند: «بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند.»^۴ علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید:

مؤمنان کسانی هستند که روی زمین باوقار و فروتنی راه می روند و «هون»، به طوری که راغب گفته به معنای تذلل و تواضع است؛ بنابراین به نظر می رسد، مقصود از راه رفتن در زمین نیز کنایه از زندگی کردنشان در بین مردم و معاشرتشان با آنان باشد. پس مؤمنان، هم در برابر خدای تعالی تواضع و تذلل دارند و هم درباره مردم چنینند. چون تواضع آنان مصنوعی نیست، واقعاً در اعماق دل، افتادگی و تواضع دارند و چون چنینند ناگزیر، نه به خدا استکبار می ورزند و نه در زندگی می خواهند که بر دیگران استعلا کنند و بدون حق، دیگران را پایین تر از خود بدانند و هرگز برای به دست آوردن عزت موهومی که در دشمنان خدا می بینند، در برابر آنان خضوع و اظهار ذلت نمی کنند. پس خضوع و تذللشان در برابر مؤمنان است، نه کفار و دشمنان خدا؛ البته این در صورتی است که به گفته راغب، کلمه «هون» به معنای تذلل باشد، اما اگر آن را به معنای رفق و مدارا بدانیم، معنای آیه این می شود که: مؤمنان در راه رفتنشان،

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

۲. فصلت، ۳۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۴۰۰.

۴. فرقان، ۶۳.

تکبر و تبختر ندارند.^۱

هم چنین نویسنده تفسیر نمونه درباره این آیه، دو احتمال را مطرح کرده است:

آیا منظور از «مشی» در آیه شریفه، «راه رفتن» معمولی است که از مصادیق تواضع است، یا «مشی» در این جا به معنای وسیع کلمه است و شامل خط و مشی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و رفتار کوچک و بزرگ می شود؟ بعید نیست معنای دوم مراد باشد.^۲

امام خمینی رحمه الله «تواضع» را این گونه معنا می کند:

تواضع در مقابل کبر است، نه در مقابل تکبر؛ لذا باید آن را از صفات نفسانیه دانست، چنان که کبر نیز از صفات نفسانیه است. و تکبر، اظهار کبر کردن است، گرچه در ظاهر عرف و لغت، تواضع اظهار کوچکی کردن است. در هر صورت، انسان چون خود بین و خود خواه است، این خود خواهی و محبت مفرط به نفس، سبب شود که از نقایص و عیوب خود محجوب شود و بدی های خود را نبیند؛ بلکه گاهی بدی های خود در نظرش خوبی جلوه کند و فضایل و خوبی هایی که دارد، در نظرش مضاعف گردد. و به همین نسبت، از خوبی دیگران بسیار شود که محجوب شود و بدی های آن ها در نظرش مضاعف گردد. پس چون کمال خود و نقص دیگران را دید و محبت مفرط به نفس نیز کمک کرد، در نفس یک حالت اعجابی پیدا شود نسبت به خودش. پس از این حالت، در باطن نفس، خود را بر دیگران ترفیع دهد و حالت سربلندی و بزرگی برای او دست دهد و خود را بزرگ تر از دیگری ببیند و این حالت، کبر است. و چون این حالت قلبی در ملک بدن ظاهر شود، سرکشی و سرفرازی کند و بر دیگران، در ظاهر نیز بزرگی فروشد؛ و این تکبر است. و چون از این احتجاب بیرون آید و خود را به همان طور که هست ببیند، بلکه نسبت به خود با نظر خرده گیری بنگرد و به خود سوء ظن پیدا کند، پس خودش در نظرش کوچک و خوار شود و ذلت و افتقار نفس را دریابد. و چون با این نظر همراه شد، [با] حسن ظن به دیگران و بزرگ شمردن مخلوقات خدا و مظاهر جمال و جلال حق تعالی، کم کم در نفس، یک حال تذلیل و سرافکنندگی پیدا شود و خود را از دیگران کوچک تر شمارد. و این حالت، تواضع قلبی است که آثار آن در ملک بدن که ظاهر شد، گویند: تواضع کرد و متواضع شد.^۳

ریشه «تواضع» که از ویژگی های رفتاری مؤمنان به حساب می آید، در کلام حضرت امام

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۱.

۲. سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام، ص ۶۲.

۳. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۳۳۳ و ۳۳۴.

رحمه الله این گونه بیان شده است:

بدان که از برای تواضع و تکبر، موجبات و اسباب بسیاری است که از جمله آن ها شرح صدر و ضیق آن است. انسانی که دارای شرح صدر باشد، هر چه از کمال و جمال و مال و منال و دولت و حَسَم در خود ببیند، به آن اهمیّت ندهد و در نظرش بزرگ و مهم نیاید. سعه وجود چنین انسانی، به قدری است که بر تمام واردات قلبی غلبه کند و از ظرف وجودش، هیچ چیز لبریزی نکند. و این سعه صدر، از معرفت حق تعالی پیدا شود؛ در موادّ مستعدّه لایقّه انس با خدا، قلب را به مقام اطمینان و طمأنینه رساند. و یاد حق تعالی دل را از منازل و مناظر طبیعت منصرف کند و تمام جهان و جهانیان را از نظر او بیندازد و دل بستگی به احدی غیر از حق پیدا نکند و با هیچ چیز دل خوش نکند و همتش به مرتبه [ای] رسد که تمام عوالم وجود در پیش نظرش نیاید. پس، هر چه واردات قلبی پیدا کند، دامن گیر او نشود. و خود را به واسطه آن ها بزرگ و بزرگوار نشمارد. و هر چه غیر از حق و آثار جمال و جلال اوست، در نظرش کوچک باشد. و این خود، منشأ تواضع برای حق شود، و به تبع برای خلق، زیرا خلق را نیز از حق ببیند. و همین، منشأ عزّت نفس و بزرگواری هم شود، زیرا روح تملّق، که از نفع طلبی و خودخواهی پیدا شود، در او نیست. پس، خداخواهی سعه صدر آورد، و سعه صدر، تواضع و عزّت نفس آورد.^۱

صاحب تفسیر کشف در توضیح آیه شریفه، به روایتی از امام صادق علیه السلام استناد می کند و می گوید:

این تواضع بدین معناست که فرد بر اساس ملکات نفسانی خود، که شخصیتش بر آن شکل گرفته است، رفتار می کند و رفتار متواضعانه او زورکی و ساختگی نیست.

مؤلف محترم در توضیح این روایت می گوید: «آری؛ بر اساس شخصیتش و نه ساختگی، و تنها حرکت می کنند و حواشی و خدم و حشمی که با مرکب و پیاده، آمدن آن ها را خبر دهند و برای آنان راه بازکنند، ندارند.»^۲

۷. برخورد بزرگوارانه با جهال و برخورد کریمانه با لغو

یکی دیگر از ویژگی های رفتاری مؤمنان، برخورد بزرگوارانه با جهال است. قرآن

کریم می فرماید:

۱. همان، ص ۳۳۷.

۲. تفسیر الکاشف، ج ۵، ص ۴۸۲.

و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آن‌ها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند). و کسانی که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می‌گذرند.^۱

شهید مطهری این آیه را چنین تفسیر کرده است:

در قرآن کریم یک جا می‌فرماید: «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» و هم می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا». در تفسیر کشف ذیل آیه اول، «قول زور» را قول باطل و کذب معنی می‌کند، می‌گوید: «وَ جَمَعَ الشَّرْكَ وَ قَوْلَ الزُّورِ فِي قِرَانٍ وَاحِدٍ وَ ذَلِكَ أَنَّ الشَّرْكَ مِنْ بَابِ الزُّورِ لِأَنَّ الْمُشْرِكِ زَاعِمٌ أَنَّ الْوَثْنَ تَجَقُّ لُهُ الْعِبَادَةُ، فَكَأَنَّهُ قَالَ: فَاجْتَنِبُوا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ الَّتِي هِيَ رَأْسُ الزُّورِ»، تا آن جا که می‌گوید: «الزُّورُ مِنَ الزُّورِ وَ الْإِزْوَارِ وَ هُوَ الْأَنْحِرَافُ». در تفسیر آیه دوم می‌گوید: «يَحْتَمِلُ أَنَّهُمْ يَنْفِرُونَ عَنْ مَجَالِسِ الْكُذَّابِينَ وَ مَجَالِسِ الْخَطَّائِينَ فَلَا يَحْضُرُونَهَا وَ لَا يَقْرَبُونَهَا تَنْزُهَاً عَنْ مُخَالَطَةِ الشَّرِّ وَ أَهْلِهِ، وَ صِيَانَةً لِدِينِهِمْ عَمَّا يَثْلُمُهُ، لِأَنَّ مَشَاهِدَ الْبَاطِلِ شَرَكُهُ فِيهِ. وَ لِذَلِكَ قِيلَ فِي النَّظَارَةِ إِلَى كُلِّ مَا لَمْ تُسَوِّغْهُ الشَّرِيعَةُ: هُمْ شُرَكَاءُ فَاعْلِيهِ فِي الْأَثْمِ؛ لِأَنَّ حُضُورَهُمْ وَ نَظَرَهُمْ دَلِيلُ الرِّضَا بِهِ وَ سَبَبُ وُجُودِهِ، لِأَنَّ الَّذِي سَلَطَ عَلَى فِعْلِهِ هُوَ اسْتِحْسَانُ النَّظَارَةِ وَ رَغْبَتُهُمْ فِي النَّظَرِ إِلَيْهِ. وَ فِي مَوَاعِظِ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكُمْ وَ مَجَالِسَةَ الْخَطَّائِينَ.» پس آیه اول، فقط اجتناب از قول زور را می‌گوید که هم شامل گفتن است و هم استماع، و البته گفتن، اظهار مصداقین است، ولی آیه دوم رسماً حضور در مجالس باطل را منع می‌کند؛ خواه حضور برای شنیدن باطل باشد و یا برای دیدن باطل. این آیه در واقع نوعی اعانت به اثم را نهی می‌کند.^۲

آیت الله مکارم شیرازی می‌نویسد:

عدم شهادت به باطل را که از ویژگی‌های رفتاری مؤمنان است، از مصادیق احترام به حق دیگران دانسته و می‌گوید: «آن‌ها کسانی هستند که هرگز شهادت به باطل نمی‌دهند» «وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ». مفسران بزرگ، این آیه را دو گونه تفسیر کرده‌اند: بعضی همان‌گونه که در بالا گفتیم، «شهادت زور» را به معنی «شهادت به باطل» دانسته، زیرا «زور» در لغت به معنی «تمایل و انحراف» است، و از آن جا که دروغ، باطل و ظلم از امور انحرافی است، به آن «زور» گفته می‌شود. این تعبیر

۱. فرقان، ۶۳.

۲. مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۶۱۸.

(شهادت زور) در «کتاب شهادت» در فقه ما به همین عنوان مطرح است و در روایات متعددی نیز از آن نهی شده، هرچند در آن روایات، استدلالی به آیه فوق ندیدیم. تفسیر دیگر این که: منظور از «شهادت» همان «حضور» است؛ یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل، حضور پیدا نمی کنند. و در بعضی از روایات، که از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده است، به مجلس «غنا» تفسیر شده؛ همان مجالسی که در آن ها خوانندگی لهوی، توأم با نواختن آلات موسیقی، یا بدون آن انجام می گیرد. بدون شک، منظور از این گونه روایات این نیست که: مفهوم وسیع «زور» را به «غنا» محدود کند، بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز در بر می گیرد. این احتمال نیز دور به نظر نمی رسد که هر دو تفسیر، در معنی آیه جمع باشد و به این ترتیب، «عباد الرحمان» و بندگان خاص خدا، نه شهادت به دروغ می دهند و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می یابند، چرا که حضور در این مجالس، علاوه بر امضای گناه، مقدمه آلودگی قلب و روح است. آن گاه، در ذیل آیه، به دهمین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده، می گوید: «آن ها هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از کنار آن می گذرند» «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا». در حقیقت، آن ها نه در مجلس باطل حضور پیدا می کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می شوند. و با توجه به این که «لغو» شامل هر کاری که هدف عاقلانه ای در آن نباشد می گردد، نشان می دهد آن ها در زندگی، همیشه هدف معقول، مفید و سازنده ای را تعقیب می کنند و از بیهوده گرایان و بیهوده کاران متنفرند. و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار گیرد، چنان از کنار آن می گذرند که بی اعتنایی آن ها، خود دلیل عدم رضای باطنی شان به این اعمال است، و آن چنان بزرگوارند که هرگز محیط های آلوده در آنان اثر نمی گذارد و رنگ نمی پذیرند.^۱

بنابراین، مؤمنان به دلیل شناخت صحیح خدای متعال، شرح صدر پیدا می کنند و به جهت شرح صدر، قدرت تحمل آن ها در برابر حرکات سخیف جهال، بالا می رود و دریای پهنای روح بلند آنان، به واسطه حرکات سبک افراد ضعیف النفس و ضعیف العقل، متلاطم نمی گردد؛ از سوی دیگر، به سبب سنجیه و شخصیت پاکیزه ای که دارند، تمایلی به حضور در مجالس لغو و باطل ندارند و از کنار افراد حقیر و مجالس و فضاهای آلوده، کریمانه عبور می کنند، تاگردی بر روح پاک آنان ننشیند. ریشه این رفتار، معرفت و محبت به خدا،

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۸۵.

جلوه‌ها و بندگان خدا و درک حقارت دنیاست، به گونه‌ای که هر آنچه بوی حقارت و پستی دنیا می‌دهد، آنان را جذب خود نمی‌کند؛ لذا از لغزش گاه‌ها ایمن هستند.

۸. عبادت شبانه

علاقه به عبادت و بندگی خدا، نمی‌گذارد مؤمنان در هنگام شب آسوده بخوابند، بلکه «آنان شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند.»^۱ در روایتی از امام صادق علیه‌السلام، علت قیام شبانه اهل ایمان این‌گونه بیان شده است:

از جمله نجوهای خداوند با حضرت موسی علیه‌السلام این است که فرمود: ای پسر عمران! دروغ می‌گویدی کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد، در حالی که وقتی شب فرا می‌رسد، از یادم غافل می‌شود و می‌خوابد؛ مگر نه این‌که هر محبی دوست دارد با محبوب خود خلوت کند؟! هان! من همانم که بر دوستانم اشراف دارم؛ هنگامی که شب، آنان را فرامی‌گیرد، چشم دل آنان را متحوّل می‌کنم و عذابم را در مقابل دیدگان آنان متمثل می‌کنم. آنان با مشاهده مرا مورد خطاب قرار می‌دهند و حضوری با من سخن می‌گویند.^۲

شب‌زنده‌داری و تهجد و راز و نیاز مؤمنان در دل شب، با بیانات گوناگون در آیات و روایات آمده است و علمای اعلام نیز به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند. علامه طباطبائی رحمه‌الله ذیل آیه: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» می‌فرماید:

این آیه، معترف مؤمنان است از نظر اعمالشان، هم‌چنان‌که آیه قبلی معرف ایشان بود از نظر اوصاف؛ بنابراین، جمله: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ»، با در نظر گرفتن این‌که «تجافی» به معنای اجتناب و دوری است و «جنوب» جمع جنب به معنی پهلوست و «مضاجع» جمع مضجع به معنای رخت خواب و محل استراحت است، کنایه می‌شود از این‌که مؤمنان، خواب خود را ترک می‌کنند و به عبادت خدا می‌پردازند. «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا»؛ این جمله، حال از ضمیر در «جنوبهم» است، و مراد این است که از بستر دوری می‌کنند، در حالی که مشغول به دعای پروردگارشانند؛ در دل شب، آن هنگامی که چشم‌ها به خواب و بدن‌ها بی حرکت افتاده، خدا را می‌خوانند، اما نه تنها از خوف، تا نومی‌دی از رحمت خدا بر آنان مسلط

۱. فرقان، ۶۴.

۲. الامالی (صدوق)، ص ۳۵۷.

شود و نه تنها به طمع رحمت، تا از غضب و مکر خدا ایمن باشند، بلکه هم از ترس و هم به طمع، او را می خوانند، و در دعای خود ادبِ عبودیت را بیشتر رعایت می کنند، تا درخواست آن حوایجی که هدایت برای آدمی پدید می آورد، و این تجافی از بسترو دعا، با نوافل شبانه و نماز شب، منطبق است.^۱

۹. دعا و تضرع به درگاه خدا

یکی از ویژگی های دیگر مؤمنان، دعا، تضرع، عجز و لابه به درگاه خداست. خدای متعال در معرفی ایشان می فرماید:

و کسانی که می گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان، که عذابش سخت و پردوام است! مسلماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محل اقامتی است، و کسانی که می گویند: پروردگارا! از همسران و فرزندانمان، مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را برای پرهیزگاران، پیشواگردان!^۲

این رفتار مؤمنان، حکایت از شناخت صحیح آن ها از خدا، خود و پدیده های پیرامون آن ها دارد. این شناخت صحیح، محبت، عشق، علاقه و انگیزه های ویژه ای را در مؤمنان ایجاد می کند و این زنجیره ویژه از شناخت و عواطف و احساسات، به انگیزش رفتار خاصی به نام دعا و تضرع به درگاه خداوند منتهی می شود. آن ها خدا را خالق، رازق و مدبّر عالم هستی می دانند. آن ها معتقدند، زمام همه چیز در دست خداست. هر نعمتی که دارند، اعم از نعمت های مادی و معنوی، چه در اصل وجود، چه در تدوام آن و چه توسعه یا نقصان یا اعدام آن، همه را متعلق به خدا می دانند و معتقدند: «اگر نازی کند در هم فرو ریزند قالب ها». آن ها عزت و ذلت را در دست خدا می دانند. با این شناخت، تمام خوف و تمام امید ایشان به خدای متعال است. آن ها می دانند که اگر نظر خدای متعال از آن ها برگردد، سعادت دنیا و آخرت آن ها نابود می شود و اگر عنایت خدا شامل حال ایشان گردد، هیچ قدرتی قادر نخواهد بود کمترین آسیبی به آن ها بزند:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

لذا همواره دست نیار به سوی خدای بی انباز، دراز می کنند و شب و روز از خدای متعال، مدد می گیرند. آن ها، هم از خدا می خواهند عذاب جهنم را از آن ها برطرف سازد، هم

۱. ترجمه تفسیر المیزان،

۲. فرقان، ۶۵.

نعمت‌های مادی را از خدا می‌خواهند و هم بهره‌مندی از نعمت‌هایی را که خدا به آن‌ها مرحمت نموده است، از درگاه او مسئلت می‌کنند. خدای متعال به حضرت موسی علیه‌السلام فرمودند: «ای موسی! هرچه به آن محتاجی، حتی علف بزت و نمکِ آشت را، از من بخواه!»^۱

پس شناخت مؤمنان به خدا، بی‌نیازی او، نیازهای خود، ترس از عذاب الهی و طمع به نعمت‌های او در دنیا و آخرت، حالت خوف و رجا و بیم و امید در مؤمنان ایجاد می‌کند که همواره از خدا اعطا و تداوم نعمت‌ها و دفع و رفع بلاها و نعمت‌های دنیا و آخرت را درخواست می‌کنند. خدای متعال هم شرط عنایت ویژه خود را دعا دانسته و می‌فرماید:

یا محمد! (به اینان) بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگار من ارزشی برای شما قائل نبود. و قطعاً شما (آیات خدا را) تکذیب کردید، و کيفراين تکذیب، دامن‌گیر شما خواهد شد.^۲

درک عظمت خدا و حقارت نفس، بی‌نیازی خدا و نیاز نفس، ربوبیت خدا و مربوب بودن نفس، خالقیت او و مخلوق بودن نفس می‌طلبد که همیشه انسان به خدا توجه کرده و از او درخواست داشته باشد. خدای متعال، کسانی را که در گرفتاری‌ها به خدا تضرع نمی‌کنند، توبیخ نموده و علت این عدم تضرع را قساوت قلب و تصرفات شیطان در ایشان می‌داند: «پس چرا وقتی عذاب ما را دیدند، تضرع نکردند؟ ولی دل‌هایشان سخت شد و شیطان، عمل زشتشان را برایشان زینت داد.»^۳

۱۱ و ۱۰. پرهیز از قتل نفس محترم و انجام زنا

یکی دیگر از رفتارهای مؤمنان، اجتناب از قتل نفوس محترم و پرهیز از زناست.^۴ مؤمن در سایه شناخت خدا و ایمان به او و درک احاطه خدای متعال بر تمام هستی، برغرایز سرکش لجام زده و آن‌ها را در مسیر رضایت خدا به کار می‌گیرد. مؤمن بر غضب و شهوت خود مسلط است؛ لذا یکی از ویژگی‌های اهل ایمان، انجام ندادن زنا و قتل نفس است. در روایات آمده است:

۱. عدة الداعی، ص ۱۳۴؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۲.

۲. فرقان، ۷۷.

۳. انعام، ۴۳.

۴. فرقان، ۶۸.

دو نفر با ابوحنیفه به محضر امام باقر علیه السلام شرف یاب شدند و گفتند: ما هم کیشان خود را به سبب گناه و نافرمانی، از ایمان خارج نمی دانیم؟! امام باقر علیه السلام به ایشان فرمود: «اما رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعاً فرمود: زانی در حال ایمان زنا نمی کند و دزد در حال ایمان دزدی نمی کند. تو و اصحابت هر کجا می روید، بروید!»^۱

هم چنین از امام باقر علیه السلام روایت شده است:

هنگامی که زانی زنا می کند، روح ایمان از او مفارقت می کند؛ پس اگر استغفار نمود، روح ایمان به او برمی گردد. سپس فرمود: رسول خدا فرمودند: «زانی در حال ایمان زنا نمی کند، شراب خوار در حال ایمان شراب نمی نوشد و دزد در حال ایمان دزدی نمی کند.» و پدرم همواره می فرمود: «وقتی زناکار زنا می کند، روح ایمان از او مفارقت می کند.»^۲

امام صادق علیه السلام درباره کسی که مؤمنی را به قتل رسانده است، فرمود:

هنگام مرگ به او گفته می شود: هر طور می خواهی، بمیر؛ اگر خواستی به دین یهود از دنیا برو، اگر خواستی به دین نصرانی یا مجوس!^۳

یعنی چنین فردی، با ایمان از دنیا نمی رود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین چیزی که در قیامت درباره آن قضاوت می شود، خون هاست.»^۴ و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «قاتل در حالی که می کشد، مؤمن نیست.»^۵

بنابراین، شناخت خدا و ایمان به خدای متعال، حالتی در مؤمن ایجاد می کند که از هر گناهی، او را مصون و ایمن می دارد؛ به عبارت دیگر، گناه و نافرمانی، آن هم در سطح قتل، زنا و سرقت وقتی اتفاق می افتد که روح ایمان از مؤمن مفارقت کرده باشد، اما این که چرا، کی و چگونه ایمان از مؤمن جدا می شود، از مباحث مهمی است که باید در جای خود به آن ها پرداخت.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۲.

۳. جامع احادیث الشیعة، ج ۳۱، ص ۷۰.

۴. همان، ص ۶۰.

۵. همان، ص ۷۲.

۱۱. توجه به نشانه‌ها و آیات الهی

بصیرت و روشن بینی، از ویژگی‌های اهل ایمان است. خداوند این ویژگی را چنین توصیف کرده است: «و کسانی اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، کروکور روی آن نمی‌افتند.»^۱

علامه طباطبایی رحمه‌الله در معنای این آیه می‌فرماید:

بندگان رحمان چون متذکر آیات پروردگارشان می‌شوند و حکمت و موعظه‌ای از قرآن او و یا وحی او می‌شنوند، کورکورانه آن را نمی‌پذیرند و بدون این که تفکر و تعقل کنند، بیهوده و بی‌جهت، دل به آن نمی‌بازند، بلکه آن را با بصیرت می‌پذیرند و به حکمت آن ایمان آورده، به موعظه آن متعظ می‌شوند و در امر خود، بر بصیرت و برینه‌ای از پروردگار خویشند.^۲

این بصیرت و پیروی آگاهانه از آنان، بنیان مرصوص و سدّ پولادین می‌سازد. در تفسیر نمونه نیز توضیحاتی درباره این ویژگی مؤمنان بیان شده که بیان آن خالی از لطف نیست:

یازدهمین توصیف این گروه از بندگان خاصّ خدا، داشتن چشم بینا و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است. می‌فرماید: «آن‌ها کسانی هستند که هرگاه آیات پروردگارشان به آن‌ها یادآوری شود، کروکور روی آن نمی‌افتند.» مسلماً منظور، اشاره به عمل کفار نیست، چراکه آن‌ها به آیات الهی اصلاً اعتنایی ندارند، بلکه منظور گروه منافقان یا به ظاهر مسلمانان قشری است که چشم و گوش بسته بر آیات خدا می‌افتند، بی‌آن که حقیقت آن را درک کنند، به عمق آن برسند و مقصود و منظور خدا را بدانند و به آن بیندیشند و در عمل از آن الهام گیرند. راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود. پیش از هر چیز، گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است؛ چشمی باطن نگر و ژرف بین و گوش حساس و نکته‌شناس. و اگر درست بیندیشیم، زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می‌روند، کمتر از زیان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آیین حق می‌زنند، نیست، بلکه گاه به مراتب بیشتر است. اصولاً درک آگاهانه از مذهب، سرچشمه اصلی مقاومت، پایداری و ایستادگی است، چراکه چشم و گوش بستگان را به آسانی می‌توان فریب داد و با تحریف مذهب از مسیر اصلی منحرف ساخت و آن‌ها را به وادی کفر، بی‌ایمانی و ضلالت کشاند. این‌گونه افراد، آلت دست دشمنان و طعمه خوبی برای شیطانند؛ تنها

۱. فرقان، ۷۳.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۸.

مؤمنان ژرف اندیش، بصیر و سمیعند که چون کوه ثابت می مانند و بازیچه دست این و آن نمی شوند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤال کردند، فرمود: «مستبصرین لیسوا بشکاک»^۱؛ منظور این است که آن ها از روی آگاهی گام برمی دارند، نه از روی شک و تردید.^۲

شهید مطهری رحمه الله، راز روشن بینی مؤمن را انجام افکندن بر شهوات نفسانی و آزادی از قید هوا و هوس و رعایت تقوا می داند:

قرآن می گوید اگر متقی واقعی باشید، دو اثر دارد؛ یکی این که گشایش در کار به وجود می آید، در اثر تأثیر معنوی آن. واقعاً اگر کسی پاک و با تقوا زندگی کند، یک سلسله گره ها برایش پیش نمی آید و اگر پیش بیاید، حل می شود. خاصیت دوم تقوا این است که بر روشن بینی می افزاید. ابتدا به نظر مشکل می آید. روشن بینی چه ارتباطی دارد به تقوا؟! بستگی دارد به مغز و کار آن. تقوا چه تأثیری دارد در بینش؟ ولی این اشتباه است. اگر انسان متقی باشد، روشن بین تر است، زیرا تقوا صفای روح می آورد؛ تقوا، آن تیرگی هایی را که باعث می شود انسان از روشن بینی هایی که مخصوص خود اوست استفاده نکند، از بین می برد.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد
شما اگر درباره موضوعی تعصب بورزید، نمی توانید آن را آن طوری که هست بگیرید.
تقوا گرد و غبار تعصب را پاک می کند و کینه تیزی را فرو می نشاند؛ در نتیجه عقل، آزاد
فکر می کند. سعدی می گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس گرد برخاسته
نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر، گرچه بیناست مرد؟!
تورا تا دلت باشد از حرص باز نیاید به گوش دل از غیب راز
و یا گفته اند:

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده، ولی غبارره بنشان تا نظر توانی کرد^۳

نتایج

۱. مؤمن با توجه به شناخت کامل و محبت فراوان به خدای متعال، و اعتقادی که به

۱. نورالتقلین، ج ۴، ص ۴۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۶۶.

۳. مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۷۸۷.

ناپایداری دنیا و جاودانگی آخرت و نتایج اعمال دنیا در آباد یا ویرانی آخرت دارد، اهل عمل صالح و ترک محرّمات است.

۲. به راحتی خشم خود را فرو می‌برد.

۳. اهل انفاق مال و جان خود در راه خداست.

۴. به راحتی از خطای دیگران می‌گذرد و با بزرگواری با بندگان خدا تعامل می‌کند.

۵. اهل عبادت شبانه بوده و عشق به خدا چنان جاذبه‌ای در او ایجاد می‌کند که جاذبه خواب و مجالس غفلت و خوش گذرانی، در برابر آن رنگ می‌بازد.

۶. خدا را حاضر و ناظر می‌داند؛ لذا با او سخن می‌گوید و از آن جا که او را سمیع و مجیب می‌داند، خواسته‌های خود را از او طلب می‌کند.

۷. عظمت خدا و خوف از قیامت، موجب لجام افکندن به غریزه‌های سرکش شده و مؤمن غضب و شهوت را به کنترل خود درآورده و از این دو غریزه، در مسیری که رضایت خداست استفاده می‌کند و هیچ‌گاه در قید و بند این غرایز نیست.

۸. مؤمن، کورکورانه چیزی را نمی‌پذیرد و اهل بصیرت است؛ لذا اعتقادات، عواطف و رفتار او از خرافه، بدعت و تقلید کور می‌بُرد. و به سادگی هم دچار تردید و شک در مبانی و راه روشن خود نمی‌شود.

کتاب نامه

- قرآن کریم.
- ۱۱۰ سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام، ناصر مکارم شیرازی، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۷۸.
- الاتالی، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تهران، نشر کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، دوم، ۱۴۰۳ق.
- پیش نیازهای مدیریت اسلامی، محمد تقی مصباح یزدی، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمه الله، دوم، ۱۳۸۸.
- ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، پنجم، ۱۳۷۴.
- تفسیر الکاشف، محمد جواد مغنیه، تهران، دارالکتب الإسلامية، اول، ۱۴۲۴ق.
- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۴.
- تفسیر نورالثقلین، عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چهارم، ۱۴۱۵ق.
- تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، محمد بن حسن حر عاملی، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، اول، ۱۴۰۹ق.
- تنبیه الخواطر ونزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، مسعود بن عیسی ورام بن أبی فراس، قم، مکتبه فقیه، اول، ۱۴۱۰ق.
- جامع أحادیث الشیعة، آقاحسین بروجردی، تهران، فرهنگ سبز، اول، ۱۳۸۶.
- جامع الأخبار، محمد بن محمد شعیری، نجف، مطبعة حیدریة، اول، بی تا.
- شرح حدیث جنود عقل و جهل، روح الله الموسوی الخمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۷.
- عدة الداعی ونجاح الساعی، احمد بن محمد بن فهد حلی، تهران، دارالکتب الإسلامية، اول، ۱۴۰۷ق.
- الکافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، تهران، دارالکتب الإسلامية، چهارم،

- ۱۴۰۷ق.
- مجموعه آثار، مرتضی مطهری،
- من لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، دفتر انتشارات اسلامی،
دوم، ۱۴۱۳ق.
- نهج البلاغه، محمد بن حسین شریف الرضی، صبحی صالح، قم، هجرت، اول، ۱۴۱۴ق.